مقاله : آينده دين، و اديان جديد / ماسيمو اينتروويگنه ؛ باقر طالبى دارابى

اشاره:

جامعه شناسان دين و دين پژوهان اصولا رغبتى از خود در ارائه پيش بينى نشان نمى دهند. مع الوصف در اين نوشتار سه پيش بينى جامعه شناختى مطرح شده: 1. سكولاريسم محتمل ترين سناريوى دينى پايان قرن بيستم است كه همچنان در شكل سكولاريسم كيفى ادامه دار است، اگرچه از سكولاريسم كمّى (آمارى) كاسته خواهد شد و جوامع دست كم در ظاهر ديندار خواهند شد و البته رشد دين دارى با رشد دين مساوى نيست; 2. دينِ نهادينه و سازمان يافته ناگزير با چالش هايى مواجه، و رشد جنبش هاى جديد دينى و اديان جديد بيشتر خواهد شد و البته جوامع و دولت ها عكس العمل هاى متفاوتى نسبت به فراگيرى اين پديده نشان خواهند داد; 3. به دليل غفلت از اديان سنتى و كاسته شدن از وزن تأثيرگذارى آنها در جامعه، اديان جديد با تكيه بر آموزه هاى متفاوت رشد خواهند كرد. اما اين رشد خود به نزاع داروينى و تنازع بقا ميان آنها خواهد انجاميد. پيش بينى مى شود تاسال2020 اين سه مهم، يعنى رشد سكولاريسم البته در نوع كيفى آن، افول اديان سنتى و نهادينه، و رشد و رقابت اديان جديد محورى ترين مسائل در بستر دين و دين دارى باشد.

قدرى شگفت آور است كه در كنفرانسى[[1]](#endnote-1)[7] را فراگير ساخت; اصطلاحى فاقد هر گونه ارزش داورى كه در مقايسه با دو اصطلاح «فرقه» و «كيش» مورد استقبال دانشمندان قرار گرفت. اصطلاح متأخرِ «اديان جديد» نيز به كار گرفته شد تا بر اديان جديدتر و سازمان يافته كه غالب آنها ريشه در قرن 19 دارند، مانند مورمون ها يا شهود يهوه، اطلاق گردد. دانشمندان به اين اصطلاحات روى خوش نشان دادند و تقريباً تمامى آنان براى پرهيز از كاربرد واژه هاى تحقيرآميز و تحقيركننده «فرقه» و «كيش»، اين دو اصطلاح را پذيرفتند. اما در تعريف و تعيين حد و مرزهاى اين دو نام هرگز اتفاق نظرى واقعى ميان آنها پيدا نشد. برخى صرفاً گروه هاى دينى قرن بيستم را جديد شمردند و برخى ديگر «اديان جديدِ» پايه گذارى شده در قرن نوزدهم را نيز داخل دانستند. برخى تنها كاريزمايى بودن را ملاك قرار دادند و برخى ديگر معيار آموزه اى را در نظر گرفتند و تنها در جاهايى كه جدايى هاى افراطى از خط فكر سنتى مسيحى و از ديگر اديان مانند بوديسم، اسلام، يهوديت و هندوئيسم ظاهر شد، از واژه «اديان جديد» يا «جنبش هاى نوپديد دينى» استفاده كردند. دسته بندى هاى فرعى ديگرى نيز ارائه شد. در ژاپن كشورى كه واژه شين شوكيو (Shin Shukyo)] اديان جديد[ مورد قبول دانشمندان آن مرز و بوم قرار گرفت براى پرهيز از كاربرد واژه تحقيرآميز «شينكو شوكيو (Shinko-Shukyo)]اديان تازه تولديافته[ يا اديان فاقد سنت، ميان دو طبقه تمايز قايل شدند: اديان قديمى تر و بزرگ تر; (شين ـ شوكيو) و اديان پس از جنگ جهانى دوم (شين شين ـ شوكيو يا اديان جديد جديد). با اين همه، پرسش هاى بى پاسخ زيادى باقى مانده است: آيا پنجاهه گرايان (Pentecostist) بخشى از جنبش هاى نوپديد دينى اند؟ درباره جنبش هاى بنيادگرايى كه در امريكاى لاتين، افريقا و آسيا پايه ريزى شده اند، چه مى گوييد؟ آيا بايد الهيات يا رفتار را ملاك قرار داد؟ كليساى تازه كار افريقا (كه به كليساهاى مستقل افريقا معروفند) چه هستند؟ آيا جنبش هاى نوپديد دينى اى وجود دارند كه از درون اسلام سربرآورده باشند؟ برخى جنبش هاى مورد بحث بر اين باورند كه اصطلاح «جنبش هاى نوپديد دينى» يا «اديان جديد» اگرچه در مقايسه با واژه هاى «فرقه» و «كيش» محترمانه ترند امّا تا حدودى از معناى اديان «مورد احترام» فاصله دارد.

در قرن بيست و يكم، در ميان بحث هاى رو به تزايد، صداهايى چند در حالى كه نسبت به كاربست جرم شناسانه واژه هاى «فرقه» و «كيش» از سوى دولت هاى كيش ستيزى مانند فرانسه، روسيه و چين اعتراض داشتند كاربرد اصطلاحات «جنبش هاى نوپديد دينى» و «اديان جديد» را متوقف كردند و به جاى آن ترجيح دادند كه از «خانواده هايى» متشكل از انجمن هاى دينى و معنوى ظهوريافته، سخن به ميان آورند. پرفسور گاردون ملتون در كتاب دائرة المعارف اديان امريكايى و نيز اين جانب در كتاب دائرة المعارف اديان در ايتاليا آغازگر اين رويكرد بوديم. من به رغم عهده دار بودن مديريت «مركز مطالعات اديان جديد» و عضويت فعال در گروه اديان جديد آكادمى اديان امريكا، هنوز ترديد دارم كه اين طبقه بندى ها آينده اى داشته باشند. آنها تا مدتى با ما خواهند بود و تا زمانى كه براى مقابله با حركت هاى كيش ستيز و مقابله با كيش ها ضرورى باشند، از آنها بهره مى گيريم، اما در نهايت روزى از صحنه بيرون خواهند رفت و به همين دليل است كه ترجيح مى دهم در اين جا از آينده سناريوى دينى بزرگ ترى بحث كنم و مجال را براى بحث از جنبش هاى نوپديد دينى يا اديان جديد باقى گذارم.

جامعه شناسان به طور كلى و دانشمندان دين به طور خاص اصولا در ارائه پيش بينى ها رغبتى از خود نشان نمى دهند. هاروى كاكسِ الهيدان در كتاب برجسته و خودپاسخگوى خويش به نام آتشى از آسمان[[2]](#endnote-2)[9] غلط از آب درآمد، اظهار مى كند كه بايد جامعه شناسان را به سبب اين كه او را گمراه كرده اند، سرزنش كرد. به عبارت ديگر، خودِ اين واقعيت كه بسيارى از پيش بينى هاى دهه 1970 درباره دين در سال 2000 نادرست از آب درآمد، مى تواند كورسوى اميدى در دل ها زنده كند. در واقع، با وجود نادرست بودن بسيارى از پيش بينى ها، برخى از آنها به حقيقت پيوسته اند. شمارى از گرايش هاى دينى در دهه 1970 مورد توجه قرار گرفتند; تعدادى در ورطه نابودى افتادند و برخى تا امروز ادامه يافته اند. با عبرت آموزى از خطايى كه د انشمندان دين در دهه 1970 مرتكب شده اند، مى توانيم اميدوار باشيم كه دست كم مرتكب خطاهاى ديگرى شويم و پيش بينى هايى ارائه كنيم كه در همان نگاه اول نامربوط به نظر نرسد.

محققان دهه 1970 با در نظر گرفتن سال 2000 سه نوع پيش بينى دينى انجام داده بودند كه تمامى آنها تا حدودى نابجا بودند، اما به طور كامل خالى از حقيقت و نادرست نبودند.

يكم، جامعه شناسان، اگرچه بيشتر در اروپا نه در امريكاى شمالى، سكولاريسم را محتمل ترين سناريوى دينى پايان قرن بيستم تلقى كردند. آنان ابراز داشتند كه فرايندى كه با نهضت روشنگرى آغاز شد، ادامه مى يابد يعنى دين هر چه بيشتر نامربوط مى شود. برخى (در حد يك اقليت) از اين نيز فراتر رفتند; و بيرون رانده شدن دين را به معناى سرنوشت تكاملى و محتوم دين برآورد كردند. تعدادى بيشتر پيش بينى كردند كه در سال 2000 دين در مقايسه با سال 1970، بدون اين كه از سال 1950 سخن بگوييم، نامربوط تر شود. در اواخر دهه 1990 اجماعى ميان جامعه شناسان پديد آمد كه از نادرستى نظريه سكولاريسم حكايت داشت. شمارى از جامعه شناسان امريكايى به ويژه آنان كه مروّج نظريه هاى گزينش عقلانى[[3]](#endnote-3)[10] بودند، به اين نتيجه رسيدند كه سكولاريسم صرفاً خطايى اروپايى بود; نوعى عموميت بخشى به پديده اى محلى كه تنها چند كشور اروپايى، بهويژه فرانسه و آلمان، را در بر گرفته بود. نظريه هاى سكولاريسم در اروپا مقبول باقى ماند، اگر چه در آن جا نيز كسانى پيدا شدند كه اين نظريه ها را بيشتر تفكر آرزومندانه جامعه شناسان سكولار ضد دين به حساب آوردند. در واقع، از نظر آمارى نظريه هاى سكولاريسم به يقين نادرست بودند. بر اساس آمار برخى نظرسنجى هاى صورت گرفته، دين در سال 2000 در مقايسه با دهه 1970 شايع تر شده است. شمار كسانى كه خود را «مذهبى» مى خوانند تقريباً در تمامى كشورها، از جمله دنياى غرب، رو به فزونى گذاشته است. پوشش رسانه اى نسبت به پديده هاى دينى نيز مانند دهه 1990 رو به افزايش است; شاهد ما بر اين ادعا گزارش حوادث و وقايع بين المللى در ارتباط با شخصيت ها و جنبش هاى دينى است; از پاپ ژان پل دوم تا دالايى لاما، از بنيادگرايى اسلامى تا جنبش انجيلى پروتستانى. با اين همه، اين نيز حقيقت دارد كه در پايان دهه 1990 فضاى سردترى دست كم در حوزه مطالعات آكادميك دين حاكم شده است. ديگر به آسانى نمى توان از نادرست بودن نظريه هاى سكولاريسم سخن گفت. گفته شده است كه تنها نظريه هاى آمارى سكولاريسم نادرست بودند. شمار دين نه تنها كم تر نشده كه انواع گوناگون دين ظهور يافته است. دين با تمام اهميت و برجستگى رسانه اى همچنان در تعيين گزينه هاى اخلاقى و سياسى، چه در حوزه فردى و چه در عرصه اجتماع به ويژه در غرب و ژاپن، داراى كمترين تأثيرگذارى است. پارادكس جالبى بروز كرد; دين به رغم فراگيرى و اهميت يافتن، كمتر دخيل و مربوط به حساب مى آيد; به بيان ديگر نظريه هاى كيفى سكولاريسم همچنان مورد توجه اند. واژگونى بزرگ دينى در دهه 1990 در عين حال كه «كمّيت» دين در جامعه را فزونى بخشيد، از ايجاد تغيير قابل توجه و مهم در «كيفيت» آن ناتوان ماند.

از آن جا كه اهميت يافتن دوباره دين در دهه 1990 را به سختى مى توان به دهه هاى بعدى نيز نسبت داد. دليلى بر اين پيش بينى نخواهيم داشت كه اين گرايش احتمالا در دهه هاى بعدى معكوس نشود و من در اين جا به برخى تأملات خويش درباره آنچه ممكن است در بيست سال آينده اتفاق افتد، اشاره مى كنم. با آن كه راهى براى پى بردن به جزئيات نداريم، مى توان پيش بينى كرد كه سكولاريسمِ كيفى همچنان در دهه 2010 باقى باشد. دين هم در اجتماع و هم در رسانه ها مهم باقى خواهد ماند اما بسيارى از تصميم هاى فرهنگى و سياسى بدون توجه به دين گرفته خواهد شد. براى نمونه، بعيد است كه اين رشد قابل پيش بينى مخالفت هاى فردى با سقط جنين و حقوق هم جنس بازان در آينده به تلاش هاى سازمانى مؤثر مبدل شود و تحولات عمده اى را در قانونگذارى، در امريكا يا در اروپا، تحميل كند. به ما گفته شده است كه در كشورهاى اسلامى از سكولاريسم كيفى (و البته نه از سكولاريسم كمى) خبرى نيست، اما اين نيز ممكن است در سوى ديگر يك اشتباه باشد.

بنيادگرايى يك پديده پيچيده، آميزه اى از مضامين سياسى و دينى است و به خودى خود نمى تواند به افزايش تدين و ديندارى بينجامد. حاكمان و سياسيون به ارائه خدمات گفتارى به اسلام ادامه مى دهند، در حالى كه در واقع ايمان را براى اهداف صرفاً سياسى خويش آلوده مى كنند (اگرچه در اسلام تمايز روشنى ميان دين و سياست وجود ندارد).[[4]](#endnote-4)[11]

دوم، پيش بينى دوم دهه 1970 اين بود كه اديان سازمان يافته راه گريزى از افول نخواهند داشت. در اروپا، برخلاف ديگر قاره ها، بسيارى معتقدند كه اين پيش بينى در مقايسه با سكولاريسم كيفى نادرستى كمترى داشت. گذشته از همه اين ها، شمار كسانى كه در هر هفته در مراسم مذهبى شركت مى كنند، در بيشتر كشورهاى اروپايى رو به كاهش نهاده است، اگرچه در ايتاليا در سال هاى اخير عكس قضيه را شاهديم. رشد دين دارى به معناى رشد دين نيست. اگر اين درست باشد بايد آن را يك پديده اروپايى دانست كه به دو كشور بزرگ غيراروپايى مانند ژاپن و كانادا نيز كشيده شد. اين يك واقعيت كم و بيش شناخته شده است كه دين (و نه فقط دين دارى) اگرچه در شرايطى كاملا متفاوت، در حال رشد است; در آسيا، افريقا، منطقه آسيا ـ اقيانوسيه، ايالات متحده امريكا و امريكاى لاتين. هاروى كاكس در كتاب آتشى از آسمان مى گويد كه آمارهاى اروپايى ممكن است نادرست باشند، زيرا، مانند آمارهايى كه درباره حضور امريكاييان در مراسم مذهبى در دهه 1960 جمع آورى شده اند، از پوشش دادن صدها كليساى مستقل محافظه كار، انجيلى و پنجاهه گراىِ بنيادگرا و سازمان هاى كاريزمايى كاتوليك غفلت كرده اند. شمار جهانى پنجاهه گرايان و كاريزمائيان به طور كلى بيش از چهارصدميليون نفر است. محققان پنجاهه گرايى جسورانه شمار پنجاهه گرايان را براى سال 2020 و حتى 2010 نيم ميليارد نفر تخمين زده اند. به چند دليل پنجاهه گرايان به آسانى قابل شمارش نيستند و اين امر ممكن است آمارهاى ارائه شده را مخدوش كند. بر اين اساس، برخى پيش بينى هاى دهه 1970 درست از آب درآمدند. كسانى بودند كه پيش بينى مى كردند كه كليساهاى محافظه كار رشد خواهند كرد، در حالى كه كليساهاى ليبرال رو به افول خواهند نهاد. يك نمونه از اين دست كتابِ دين م. كِلى به نام چرا كليساهاى محافظه كار در حال رشدند؟ تحقيقى در جامعه شناسى دين[[5]](#endnote-5)[12] است. كلى به خلاف حكمت عامه پسند رسانه ها پيش بينى كرده است كه در همه جاى دنيا بنيادگرايى و دين محافظه كار كه غالباً قانونى سخت و اخلاقى را تبليغ مى كنند، رشد خواهند كرد. كلى گفته است كه كليساها با منطبق شدن با بيشتر معيارهاى اخلاقى ليبرال باز قادر به نگهدارى مردم نخواهند بود. در واقع، ليبرال ها تحسين مى شوند اماكسى به آنها ملحق نمى گردد و محافظه كاران ترك مى شوند. از سوى ديگر در جامعه اى كه ليبراليسم در حال رشد است، محافظه كاران، كه هيچ گاه كاهشى واقعى در آنها ديده نشده، از پيوستن به يك دين سخت گيرتر و محدودتر خرسند خواهند بود. اين قضيه، البته در كشورهاى اسلامى و نيز در يهوديت، هندوئيسم و مسيحيت صادق است. گذشته از يك افولى عمومى در دين سازمان يافته، در عوض شاهد حركتى ساده از صورت هاى ليبرال به دين سازمان يافته محافظه كار (و بنيادگرا) خواهيم بود. به پيروى از محققان پنجاهه گرا و بنيادگرا ممكن است به اين پيش بينى دست بزنيم كه در صورت وجود چنين گرايشى در دهه هاى آتى، شاهد سرعت گرفتن آن خواهيم بود. شگفت آور اين كه بنيادگرايان، از جمله گروه هاى راديكال اسلامى، و محافظه كاران با سرعت بيشترى در تصاحب و بهره گيرى از فرصت هاى جهانى شدن و تكنولوژى جديد گام خواهند برداشت. گروه هاى راديكال محافظه كار دست به ايجاد شبكه هاى پيشرفته جهانى و معرفى هاى اينترنتى خواهند زد. در واقع، تنها مانع پيش روى رشد آنها موانع سياسى است كه عبارت اند از قانون گذارى تبعيض آميز عليه اقليت ها در برخى كشورهاى امريكاى لاتين و تعقيب غيرقانونى در دنياى كمونيستى. از آن جا كه اين موانع به مرور زمان برداشته مى شوند ـ اگرچه هنوز در سال 2000 در چين وجود دارند ـ گروه هاى محافظه كار به حد شگفت آورى رشد خواهند كرد. در دهه 2010 هيچ سناريوى دينى بدون دربرگرفتن يكى از برجسته ترين بازيگران اين عرصه كه عبارت اند از كاتوليك هاى كاريزياى محافظه كار، پروتستان هاى پنجاهه گرا، كليساهاى مستقل بنيادگرا، ملى گرايان هندو، بنيادگرايان اسلامى، يهوديان ارتدكس وحسيدى و نيز نهضت هاى محافظه كار مشابه، نمى تواند ادعاى حقيقت و اعتبار كند; چون تمامى جوامع نيز يك عنصر ليبرالى را در خود پرورش مى دهند و صورت هاى معينى از دينِ منطبق شده با احساسات ليبرالى پساـتجددى نيز رونق خواهند يافت. يك مورد از اين دست كه خوب است به آن اشاره شود، جنبش بودايى سوكا گاكّاى است كه در عين حال كه در حال كامل كردن مرحله گذار به معنويت متجدد يا پسا ـ تجدد است، به احتمال قوى به رشدش ادامه خواهد داد. همچنين شايد در سال 2020 يا پس از آن، گروه هاى خردِ ليبرال با موضع گيرى درباره مسائلى مانند سقط جنين، حقوق هم جنس بازان يا فمينيسم خود را از كليساى كاتوليك روم و مذاهب ديگر جدا كنند. اين گروه ها در صورت موفقيت در نهادينه سازى خود، به يقين توجهى نامناسب و رسانه اى را به خود جلب خواهند كرد; به رغم آن كه شمار اعضاى آنها به طرز قابل ملاحظه اى پايين باقى خواهد ماند مذاهب ليبرالى بزرگ (مانند كليساى اصيل پروتستان در اروپا) احتمالا روند افولش را ادامه خواهند داد.

سوم، پيش بينى سوم كه با وسواس اندكى در سال 1970 و با جسارت بيشترى در دهه 1980 بيان شد، آن بود كه به تناسب افول كليساهاى سنتى تقريباً تمامى كشورها براى رشد و گسترش «فرقه ها» و «كيش ها» آمادگى پيدا خواهند كرد. اين پيش بينى هم درست بود و هم غلط; درست بود به جهت مطرح شدن شمارى از «جنبش هاى نوپديد دينى» كه مى توان آنها را در فهرست اديان قرار داد يا نوآورى هاى جديد محسوب كرد. چندين هزار از اين دين ها در شمال امريكا، اروپا، منطقه آسيا و اقيانوسيه، امريكاى لاتين و خيلى بيشتر از اين ها هنوز در افريقا وجود دارند. اما اين پيش بينى از يك نظر نادرست نيز بود چون در عين حال كه شمار اين «جنبش ها» رو به تزايد است، هيچ شاهد و دليلى بر افزايش اعضاى آنها نيز در دست نيست. در بسيارى از كشورهاى دنيا، اديانِ بديل يا جنبش هاى نوپديد دينى كمتر از دو درصد جمعيت آن كشور را تشكيل مى دهند، البته به استثناى كشورهاى افريقايى و ژاپن كه اين درصد بيشتر است. برخى اديان جديد «قديمى» مانند شهود يهوه يا مورمون ها از رشد فوق العاده اى در قرن بيستم برخوردار بودند. رُدْنى استارك[[6]](#endnote-6)[14] در چين و شهود يهوه در فرانسه، هدف سال هاى پيش رو باقى خواهند ماند، كشورهاى پذيراى مقررات تبعيض آميز و كيش ستيز اقليت هاى دينى خود را در حمايت و حراست كامل سازمان هاى بين المللى خواهند يافت. دهه آغازين قرن بيست و يكم شاهد استفاده ابزارى از قوانينى خواهد بود كه به ايالات متحده اين حق را اعطا مى كند كه نقش ديده بان آزادى مذهبى را در سراسر جهان بازى كند; درست مانند كارى كه در زمينه حقوق بشر انجام مى دهند: قوانينِ بين المللىِ آزادىِ مذهبى به شدت در امريكا مردم پسند مى شوند و به احتمال بسيار قوى در حزب جمهورى خواه يا دمكرات بدون توجه به اين كه اين قوانين تا چه اندازه در برخى كشورهاى اروپايى غربى و شرقى يا در چين نامقبول است، بر آن مهر تأييد مى زنند و به دنبال اجراى آن مى روند. ايالات متحده امريكا همچنين تلاش خواهد كرد تا از دين يا تديّن جا افتاده و متساهل در شمال امريكا حمايت كند، اگرچه در جاهاى ديگر اندكى عجيب (يا به شدت داراى جهت گيرى مالى) به نظر آيند. فشار بين المللى احتمالا به سمت دشمنى با اقليت هاى دينى «فرقه ها» يا «كيش ها» در بسيارى از كشورهاى دنيا هدايت خواهد شد، اگرچه بروكراسى كيش ستيز سنگينِ فرانسه آخرين بوروكراسى خواهد بود كه از ميان خواهد رفت. عامل ديگرى كه به اين قضيه رهنمون مى شود، آن است كه بنابر مشاهدات، مقررات كيش ستيز ديگر چندان مؤثر نخواهند بود; شرايط سخت بيش از آن كه به نابودى و كاهش جنبش هاى دينى منتهى شوند، به قدرت دوباره آنها خواهد انجاميد. اما تمامى اين ها به يك رشد و توسعه فوق العاده «فرقه ها» و «كيش ها» در دهه هاى آينده نخواهد انجاميد. هزاران جنبش نوپديد دينى همچنان به رقابت براى جذب درصد نسبتاً اندك جمعيت جهان ادامه خواهند داد.

در نتيجه، من و بسيارى از همكارانم در حوزه دين پژوهى از هم اكنون در اين انتظار به سر مى بريم كه دين، به ويژه اديان «جديد»، بروز قوى تر هم به صورت سازمان يافته و هم به شكل غيرنهادينه در ظرف بيست سال آينده خواهد داشت. در آن زمان، اهميت و برجستگى دين در رسانه ها بيش از آنچه اكنون هست خواهد بود. پوشش رسانه اى و واقعيت تجربى پذير نيز چه بسا متفاوت از هم باشند; رسانه ها از آن حيث كه به افول ادامه دار دين مى پردازند، نه به مذاهب و روحانيون ليبرال، احتمالا موفق خواهند بود. ماشين رسانه ها همچنين نور چراغ هاى خود را به طور مستدام بر رشد انواع گرايش هاى محافظه كار و بنيادگرا در ميان اديان خواهد تاباند. برخى اديانِ جديدِ «قديمى» مانند مورمون ها يا شهود يهوه احتمالا به حدى رشد خواهند كرد كه بتوان بر آنها مهر اديان اصيل زد. اديانِ جديدِ «جديدترى» بروز خواهند كرد، در حالى كه برخى ديگر از آنها از بين مى روند; شمار كلى اعضاى آنها كه نسبت به كل جمعيت، درصد كوچكى است، ثابت باقى خواهد ماند. پيروزهاى نهايى اين ميدان احتمالا پنجاهه گرايان، آيين كاتوليك كاريزمايى و اسلام جهانى شده خواهند بود. دشمنى رسمى و دولتى با دين از جمله با اقليت هاى دينى و «فرقه ها» پديده اى كم اهميت تر خواهد شد. دينداران بسيار خوشحال خواهند بود كه مى توانند نگاهى به عقب بيندازند و تصديق كنند كه شايعه هاى مرگ خدا وقيحانه و اغراق آميز بودند. با اين همه، دين داران باز قادر نخواهند بود جهت گيرى هاى فرهنگ و جامعه جهانى را مهار كنند، چون رقيب هايى كه از سوى عوامل و نيروهاى سكولارتر سربرمى آورند همچنان قدرتمند باقى خواهند ماند.

از سوى ديگر به سادگى مى توان شواهدى برخلاف اين پيش بينى ها ارائه كرد و نادرستى آنها را ثابت كرد، اما اگر كسى نيازى ببيند همچنان مؤيدى وجود دارد كه به دنبال آن برود و آن اين كه تحقيق و مطالعه درباره صورت هاى جديدتر دين تقريباً كمترين ملال آورى را در ميان مطالعات آكادميك دارد و اين دقيقاً به ظرفيت پايان ناپذير دين در برانگيختن شگفتىِ حتى زيرك ترين شاهدانش برمى گردد.

1. [↑](#endnote-ref-1)
2. [↑](#endnote-ref-2)
3. [↑](#endnote-ref-3)
4. [↑](#endnote-ref-4)
5. [↑](#endnote-ref-5)
6. [↑](#endnote-ref-6)